



مہندسے فرہنگ عمومے (واہپردھا)

دکتر ابراہیم فیاض

سرشناسه: فیاض، ابراهیم، ۱۳۴۲ -
عنوان و نام پدیدآور: مهندسی فرهنگ عمومی / ابراهیم فیاض.
مشخصات نشر: تهران: زمان نو، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری: ۲۶۴ص.

شابک: ج. ۱: 978-964-93162-2-2؛ ج. ۲: 978-600-6941-97-4

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیا).
یادداشت: ناشر جلد دوم نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر است.
مدرجات: ج. ۱. رهیافت‌های نظری. - ج. ۲. راهبردها
موضوع: فرهنگ -- بررسی و شناخت
موضوع: فرهنگ -- جنبه‌های اجتماعی
رده بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۹۴۳/۶ HM
رده بندی دبی: ۳۰۶
شماره کتابشناسی ملی: ۸۰۲۳۳۰۲



موسسه انتشارات

مهندسی فرهنگ عمومی
نویسنده: ابراهیم فیاض
ویراستار: مرتضی قاسمی
طراح جلد: مجددالدین روستا طبعی
صفحه‌آرا: اکرم سادات بنی‌زهر
ناشر و تهیه‌کننده: موسسه انتشارات کتاب نشر
نوبت چاپ: اول / تیر ۱۳۹۲
شمارگان: ۳۰۰۰
بهاء: ۱۰۰۰۰۰ ریال
شابک: 978-600-6941-97-4

مرکز پخش:

خیابان ولیعصر، زرتشت غربی، کوچه کامبیز، نبش طباطبایی رفیعی، پلاک ۱۸،
موسسه انتشارات کتاب نشر، تلفن: ۱۷ - ۸۸۹۷۸۴۱۴
کلیه حقوق مادی و معنوی برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	 مقدمه
۱۰	 علوم انسانی و رها فت فرهنگ عمومی
۱۱	 استقرایی کردن فرهنگ عمومی
۲۱	 فصل اول: جارچوب مفهومی فرهنگ عمومی و راهبردهای آن
۲۴	 دانش شناسی فرهنگ عمومی
۲۵	 تمدن و فرهنگ عمومی (بعد تمدنی فرهنگ عمومی)
۲۷	 غریزه و فرهنگ عمومی
۲۸	 هنجارها و فرهنگ عمومی
۳۰	 نهادهای اجتماعی و فرهنگ عمومی
۳۲	 فرهنگ عمومی و قانون
۳۳	 فرهنگ عمومی و ارزش ها و نظام تغییرات اجتماعی
۳۴	 ساختار فرهنگ عمومی در تعامل با دیگر فرهنگ
۳۷	 فرهنگ عمومی واقعی و فرهنگ آرمانی
۴۳	 فصل دوم: ارتباط راهبردی فرهنگ عمومی و شخصیت اجتماعی افراد
۴۵	 شخصیت و فرهنگ عمومی
۴۷	 شخصیت بارز و مشترک و فرهنگ عمومی
۵۱	 نظریه های شخصیت و فرهنگ عمومی
۵۲	 ذهنیت انسانی و فرهنگ عمومی

فصل سوم: فرهنگ عمومی و تحولات راهبردی نقشی و پایگاهی انسانی	۵۵
سطوح نقش‌پذیری در فرهنگ عمومی	۵۸
نقش‌پذیری و شخصیت در فرهنگ عمومی	۵۹
فرهنگ عمومی و نقش‌های انتسابی و نقش‌های اکتسابی	۶۲
فرهنگ عمومی در حال چرخش به نقش‌های اکتسابی	۶۶
فشار نقشی در فرهنگ عمومی	۷۲
انقطاع نسلی و فرهنگ عمومی	۷۴
تضاد نقش‌ها در فرهنگ عمومی	۷۵
شکست نقش‌ها و تأثیر و نادر آن در فرهنگ عمومی	۷۷
فرهنگ عمومی و مرگ آگاهی به عنوان آخرین نقش	۷۸
فصل چهارم: غریزه جنسی و فرهنگ عمومی	۸۱
بعد اجتماعی غریزه جنسی	۸۷
اقتصاد و غریزه جنسی و فرهنگ عمومی	۹۱
انقلاب‌های جنسیتی و فرهنگ عمومی	۹۳
الف) تغییرات باورهای جنسی	۹۳
ب) بالا رفتن قدرت اقتصادی زن	۹۴
ج) به وجود آمدن سازمان‌های زنانه و فرهنگ عمومی	۹۴
فصل پنجم: فرهنگ عمومی و نظم و کنترل اجتماعی	۹۷
الف) نرم‌افزارهای فرهنگ عمومی در کنترل و نظم اجتماعی	۱۰۰
ب) کنترل اجتماعی از رده‌های اجتماعی	۱۰۱
نهادهای عمومی کنترل اجتماعی	۱۰۳
جوامع چندفرهنگی و کنترل اجتماعی	۱۰۵
هنجارشکنی موقت در فرهنگ عمومی	۱۰۶
فرهنگ عمومی و انحرافات	۱۰۷
چارچوبی برای مهندسی فرهنگی درباره هنجارشکنی	۱۱۱

فصل ششم: گروه‌های اجتماعی و تحولات فرهنگ عمومی ۱۱۵

طبقه‌بندی گروه‌ها و نقش آن در فرهنگ عمومی ۱۱۹

فرایند فرهنگ عمومی غربی ۱۲۴

انجمن‌های خودجوش در فرهنگ عمومی ۱۲۷

ساختار انجمن‌های خودجوش ۱۲۷

کارکردهای انجمن‌های خودجوش ۱۲۸

اصلاح فرهنگ عمومی و گروه‌های خودجوش ۱۳۰

فصل هفتم: نهادهای اجتماعی و مشروعیت‌بخشی در فرهنگ عمومی ۱۳۱

سازوکار شکل‌گیری نهادها در فرهنگ عمومی ۱۳۴

نظام نشانه‌شناختی نهادهای اجتماعی در فرهنگ عمومی ۱۳۶

کارکردهای نهادهای اجتماعی در فرهنگ عمومی ۱۳۸

ارتباطات متقابل نهادهای اجتماعی و تولید انسجام کارکردی در فرهنگ عمومی ۱۳۹

نقش متفکران در نهادهای اجتماعی در فرهنگ عمومی ۱۴۰

بوروکراسی و فرهنگ عمومی ۱۴۲

فصل هشتم: خانواده و رشد و بالایش فرهنگ عمومی ۱۴۷

ساختار خانواده و فرهنگ عمومی ۱۵۰

ازدواج و فرهنگ عمومی ۱۵۱

طلاق و فرهنگ عمومی ۱۵۵

کارکردهای خانواده در فرهنگ عمومی ۱۵۶

خانواده در جهان دیجیتال ۱۶۱

فصل نهم: مذهب و تحولات فرهنگ عمومی ۱۶۳

ساختار اجتماعی دین در فرهنگ عمومی ۱۶۶

فرهنگ عمومی و سازمان دینی ۱۶۹

کارکردهای دین در فرهنگ عمومی ۱۷۱

۱۷۲.....	مذهب و خانواده در فرهنگ عمومی
۱۷۳.....	رابطه مذهب و اقتصاد در فرهنگ عمومی
۱۷۴.....	مذهب و سیاست در فرهنگ عمومی
۱۷۵.....	مذهب و اجتماع در فرهنگ عمومی
۱۷۶.....	مذهب و قشربندی اجتماعی
۱۷۷.....	مذهب و فرهنگ عمومی آینده
۱۷۸.....	مذهب و نهادهای دانش در فرهنگ عمومی
۱۸۱.....	فصل دهم: نظام دانشی و رشد فرهنگ عمومی
۱۸۶.....	آموزش و پرورش و جامعه
۱۸۹.....	دانش و جامعه
۱۹۱.....	فصل یازدهم: ساختار اقتصادی سیاسی و رشد فرهنگ عمومی
۱۹۷.....	نهاد اقتصادی و فرهنگ عمومی
۲۰۳.....	فصل دوازدهم: فرهنگ عمومی و تحرک اجتماعی
۲۰۷.....	تحرک اجتماعی و فرهنگی عمومی
۲۱۳.....	فصل سیزدهم: قومیت‌ها و فرهنگ عمومی
۲۱۹.....	فصل چهاردهم: جمعیت و فرهنگ عمومی
۲۲۳.....	مهاجرت و فرهنگ عمومی
۲۲۷.....	فرهنگ عمومی و تولد
۲۲۹.....	فصل پانزدهم: تغییرات اجتماعی و فرهنگ عمومی
۲۳۷.....	فصل شانزدهم: تحرک اجتماعی و فرهنگ عمومی
۲۴۷.....	نتیجه: الگوهای حاکم بر تغییرات فرهنگ عمومی
۲۵۲.....	عوامل مؤثر بر الگوهای تغییر در فرهنگ عمومی
۲۵۴.....	عوامل مؤثر بر ارتباطات در فرهنگ عمومی

مقدمه

معنای رهیافت

رهیافت‌ها را اگر به معنای پل‌های ارتباطی یا معابر تعریف کنیم^۱، عبارت‌اند از معبرهایی که نظریه‌ها را به واقعیت‌ها ارتباط می‌دهند و آنها را برای شکل دادن به واقعیت‌ها، در جهت اهداف انسانی و اجتماعی معنوی و مادی، به کار می‌برند.^۲

مهم‌ترین رهیافت

مهم‌ترین رهیافت برای فرهنگ عمومی^۳، شعور عمومی^۴ است. شعور عمومی بُعد روان‌شناختی اجتماعی فرهنگ عمومی را ترسیم می‌کند؛ یعنی اگر فرهنگ عمومی بُعد مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی یک جامعه را ترسیم می‌کند، بُعد روان‌شناختی اجتماعی آن فرهنگ را شعور عمومی ترسیم می‌کند. شعور عمومی یعنی آنچه مردم در فرایند زندگی عمومی و روزمره، خود می‌اندیشند، و چون یک معرفت و شناخت روزمره است در آن خطایی راه ندارد؛ به همین دلیل به آن عقل سلیم گفته شده است. پس مردم همان گونه که زندگی می‌کنند، فکر هم می‌کنند و نظام شناختی خود را ترسیم می‌کنند و فرهنگ عمومی خود را شکل می‌دهند و می‌سازند. پس برای فهم فرهنگ عمومی به شناخت مغز آن، یعنی شعور عمومی، نیازمندیم.

۱. (Ford, 1989,48) (نفیسی، ۱۳۷۱، ۸۶) (آریان‌پور، ۱۳۹۱) (BBC,49). (نوروزی، ۱۵)

2. (Crossley, 3-5)

3. Pulic Culture

4. Commonsense

شعور عمومی و حکمت عمومی

این شعور عمومی است که جهان اجتماعی را تشکیل می‌دهد و حکمت حاکم بر زندگی اجتماعی را نیز ترسیم می‌کند؛ یعنی شعور عمومی، حکمت عمومی^۱ حاکم بر یک جامعه را تشریح می‌کند و مردم به شکلی عاقلانه و حکیمانه، به فصل و قبض زندگی عمومی خود می‌پردازند. بر این اساس می‌توان فرمول ذیل را ترسیم کرد: شعور عمومی ← حکمت عمومی ← فرهنگ عمومی.

و این همان چیزی است که سبب می‌شود عقل عمومی و یا عقلانیت عام در یک جامعه ترسیم شود و مطلق فرهنگی هر جامعه، با جامعه دیگر متفاوت باشد و حل مسئله از جامعه‌ای به جامعه دیگر به روشی خاص باشد.

شعور عمومی بُعد معرفت‌شناختی و شناخت‌شناسانه فرهنگ عمومی را تشکیل می‌دهد و حکمت عمومی بُعد عقلانی و عقلانیت حاکم بر فرهنگ عمومی را نشان می‌دهد و فرهنگ عمومی، حای شناخت‌شناسی و عقلانیت مردم است.

روش‌شناسی شعور عمومی

برای شناخت روش شعور عمومی بایستی به خود آن رجوع کرد. شعور عمومی در فرایند زندگی عمومی شکل می‌گیرد. پس برای شناخت آن نیز بایستی از زندگی عمومی کمک گرفت و بهترین معرف شعور عمومی و حکمت عمومی و نتیجه آن، یعنی فرهنگ عمومی، خود زندگی است و خود زندگی را بایستی ترسیم کرد. اگر به خود زندگی توجه شود، فرهنگ عمومی آن‌گونه که بایستی دیده شود، دیده خواهد شد (اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ)؛ پس فقط با دیدن زندگی مردم می‌توان به فرهنگ عمومی دست یافت. خود فرهنگ نیز یک نوع بوم‌گرایی روش‌شناختی را پیشنهاد می‌کند. آنچه از شعور عمومی درک می‌شود بایستی به‌گونه‌ای نظام‌مند شود؛ چراکه شعور عمومی از شهودها برمی‌خیزد و شهودها معانی را تولید می‌کنند و معانی تبدیل به مفاهیم می‌شوند و اگر مفاهیم طبقه‌بندی شوند، می‌توانند شعور عمومی را به نظام‌مندی برسانند؛ پس

می‌توان برای سیاست‌گذاری در فرهنگ عمومی مبتنی بر شعور عمومی، قدم اولیه را برداشت. برای رسیدن به مراتب بالا، یعنی مفهوم‌سازی و طبقه‌بندی، بایستی در شعور عمومی تحقیق کرد و مشاهدات را یادداشت نمود. بنابراین، ترسیم و ثبت تجلیات و نموده‌های شعور عمومی یکی از کارهای اساسی در سیاست‌گذاری در فرهنگ عمومی است. این کار می‌تواند توسط تمامی اعضای جامعه صورت گیرد (خصوصاً با وسایل و رسانه‌های دیجیتال، مثل رایانه و اینترنت می‌توان به این امر مهم نائل آمد).

بزرگ‌ترین مشکل رهیافتی

بزرگ‌ترین مشکل در دیدن فرهنگ عمومی این است که فرهنگ عمومی را آن‌گونه که دوست داریم توصیف می‌کنیم به عبارتی، فرهنگ عمومی آرمانی را به جای فرهنگ عمومی واقعی ترسیم می‌کنیم و این آرمان‌گرایی سبب می‌شود که واقعیت‌ها را نبینیم و به شکلی نمونه‌ای، عقاید خود را بر عقاید موجود در فرهنگ عمومی تحمیل کنیم و در نتیجه این‌گونه تصور و ترسیم شود که مردم نیز دارای عقاید مشخص محقق یا سیاست‌گذار یا برنامه‌ریز فرهنگ دانسته شوند، و این‌طور تلقی شود که ارزش‌های واقعی موجود در فرهنگ عمومی همان ارزش‌های محقق و سیاست‌گذار است. یا اینکه آرزوها به جای واقعیت‌ها بنشینند و یا ترجیحات ذهنی خود محقق یا سیاست‌گذار بر واقعیت‌های فرهنگ عمومی ترجیح داده شوند. اینها همه سبب می‌شود که واقعیت‌های فرهنگ عمومی دیده نشود و انحرافات در بُعد سیاست‌گذاری رخ دهد. تمام این مسائل به شکلی غیرآگاهانه رخ می‌دهند؛ پس بایستی به عدم ورود موانع و مسائل فوق، به هنگام شناخت فرهنگ عمومی، توجه کرد (Bailey, 25).

یکی از رهیافت‌هایی که سبب درست ندیدن فرهنگ عمومی می‌شود این است که بخش‌هایی از فرهنگ عمومی را مشاهده کرد که آرزوها و ترجیحات و عقاید محقق یا سیاست‌گذار را تأیید می‌کنند؛ در نتیجه باید سعی کرد که کل واقعیت را دید و سنجش کرد.*

* از جمله مغالطات، جزء و کل است که در منطق مطرح است و امروزه به آن پرسپکتیویسم گفته می‌شود؛ به عنوان مثال قصه فیل مولوی (خندان، ۳۱۶) (مظفر ۴۲۷).

علوم انسانی و رهیافت فرهنگ عمومی

برای آنکه بتوانیم از دخالت‌های سوگیرانه عوامل فوق جلوگیری کنیم بایستی به شکلی دقیق و آموزش دیده و فنی، فرهنگ عمومی را بررسی کنیم؛ یعنی باید دیدن را بیاموزیم و صرفاً نگاه نکنیم. دیدن یک نوع از آموزش را می‌طلبد؛ برعکس نگاه کردن که غیرارادی و صرف تصادف است. علوم اجتماعی و روان‌شناختی و علوم انسانی دیگر برای دیدن فرهنگ عمومی به گونه‌ای دقیق طراحی شده‌اند؛ یعنی علوم انسانی به شکلی مستقیم با درست دیدن فرهنگ عمومی ارتباط دارند (علوم انسانی ← علوم فرهنگی ← برعکس بنای پوزیتیویسم)، چراکه علوم انسانی سعی می‌کنند موضوعات فرهنگ عمومی را به نحوی دقیق ترسیم کنند. البته علوم انسانی غرب‌گرا و غرب‌محور، غرب را آرزوی پنهان خود می‌بینند؛ پس این آرزو سبب انحراف و سوگیری شاخص‌های فرهنگ عمومی می‌شود، چراکه غرب، شاخص دیدن می‌شود و هرچه غیر غربی باشد ضد فرهنگ عمومی و هر آنچه غربی باشد فرهنگ عمومی محسوب می‌شود. کافی است به تاریخ ایران از دوران صفویه تا امروز نگاهی افکنده شود (به‌خصوص بعد از مشروطه) تا سوگیری فرهنگ عمومی غرب‌گرای ایرانی دیده می‌شود. پس علوم انسانی بومی می‌توانند آیین و نوعی فرهنگ عمومی بومی باشند و علوم وارداتی انسانی می‌توانند آیین غیرنما و نارنما و منع‌نمای آن محسوب شود. یکی از شاخص‌های غرب‌گرایی در فرهنگ عمومی و رهیافت‌های شناخت آن، شرق‌شناسی‌زدگی است؛ یعنی آنچه شرق‌شناسان درباره فرهنگ عمومی در خاطرات و نوشته‌های خود آورده‌اند، به‌عنوان شاخص‌های فرهنگ عمومی قلمداد شود و آثار بی‌کران و گسترده آنها و تکرار شاخص‌های غربی در باب فرهنگ عمومی آن، همانند یک حقیقت محسوب شود. این شاخص‌ها از طریق پژوهش‌های دانشگاهی وارد نظام آموزشی می‌شوند و نظام آموزش، با تکرار هر آنچه آنها شکل داده‌اند، آنها را به‌صورت یک حقیقت جلوه می‌دهد؛ به عبارتی، آنها را آیین تمام‌نمای فرهنگ عمومی دانسته، به‌عنوان نظریه‌ای در باب فرهنگ عمومی قلمداد می‌کند. از همین جهات است که بایستی به نظریه‌های موجود در علوم انسانی غربی به‌عنوان نظریه‌هایی از دیگر

فرهنگ‌ها، نگاه کرد. چارچوب‌های تئوریک غربی برای تبیین فرهنگ عمومی کشورهای غیر غربی نیز یکی از مشکلات دانشگاه‌های غیر غربی است؛ یعنی پایان‌نامه‌های غیر غربی به‌گونه‌ای استقرایی تهیه نمی‌شوند، بلکه به شکل قیاسی تهیه می‌شوند که کبری آن تئوری‌های غربی است، پس در آنها نوعی سوگیری غرب‌نما وجود دارد.*

استقرایی کردن فرهنگ عمومی

یکی از مهم‌ترین رهیافت‌ها برای استقرایی کردن مطالعات فرهنگ عمومی، به دست آوردن شاخص‌های فرهنگ عمومی است. هرچند این شاخص‌ها در وهله اول کمی سطحی می‌نمایند، می‌توان در طول زمان و با انجام مطالعه ساختاری درباره این شاخص‌ها، به یک نوع نظام نظریه‌ای در باب مطالعه فرهنگ عمومی رسید؛ مثل شاخص‌های موجود در حوزه فرهنگ جسمی (مثل زیباشناسی ایرانی در باب جسم انسانی، کوتاه و بلندقد بودن، مثلاً سرو ایرانی برای انسان‌های بلندقد و گل نوش‌گفته برای انسان‌های کوتاه‌قد، یا چاقی در زیبایی‌شناسی قدیم و لاغری در زیبایی‌شناسی معاصر) و یا شاخص‌های سنی (جوان‌گرایی یا مسن‌گرایی و یا کودک‌گرایی) و یا شاخص سکس و جنسی (مثل زن‌محوری یا مرد‌محوری و یا خانواده‌محوری و یا فرزند‌محوری) و یا نژاد (مثل سفید‌گرایی و یا سبزه‌گرایی در زیبایی‌شناسی) و یا مذهب ایرانی (مثل عرفان‌گرایی و فلسفه‌گرایی و جز اینها) و یا آموزش و پرورش (مهارت‌محور و دانش‌محور) یا اشتغال (کارگرایی و یا بوروکرات‌گرایی و اداره‌محوری) و یا ثروت (مثل مثبت بودن یا منفی بودن ثروت) و یا بهداشت (بهداشت عمومی و پیشگیری‌گرایی و معالجه‌گرایی) و یا شاخص‌های رفتاری (درون‌گرایی اجتماعی مثل سکوت و یا برون‌گرایی اجتماعی مثل سخن گفتن و خودبیانی عمومی) و جز اینها.

حال اگر این شاخص‌ها به‌گونه‌ای استخراج شوند و سپس ارتباط‌سنجی شاخص‌ها صورت پذیرد، می‌توان بر سازمان و ساختار فرهنگ عمومی یک کشور به شکلی ساختارمند و منسجم

* روش‌شناسی جامعه‌شناسی برای توسعه، و شاخص‌های توسعه.

دست یافت (Babie, 53-55). اگر این گونه شاخص‌ها جمع‌آوری و سنجش شوند می‌توان به فرضیه‌هایی در باب فرهنگ عمومی رسید؛ فرضیه‌هایی که می‌توانند مقدمه‌ای برای رسیدن به یک سلسله تئوری‌ها و نظریه‌ها در باب فرهنگ عمومی باشند. فرضیه یک شروع نظام‌مند و دقیق و منطقی برای رسیدن به سنجش فرهنگ عمومی و نظریه‌های مرتبط با آن است. هرچه فرضیه بیشتر باشد می‌توان به مختصات فرهنگ عمومی بیشتری پی برد؛ چراکه ارتباط‌شناسی شاخص‌های آن را بیشتر نمایان می‌کند. در طی فرایند تحقیق، این ارتباط‌سنجی می‌تواند جابه‌جا شود؛ چراکه فرض اول فقط یک نقشه مقدماتی است که توسط محقق، با استفاده از تجربیات و مطالعات اولیه، ترسیم می‌شود و از رکن‌های اولیه آن یکی هم تعریف شاخص‌های فرهنگ عمومی است. هرچه شاخص‌های زیادتری تعریف شوند فرضیه‌های زیادتری را می‌توان ترسیم کرد. رکن دیگر، ترسیم فرضیه‌های مطالعات گسترده محقق یا محققان درباره فرهنگ عمومی یک کشور، با توجه به منابع اولیه آن، یعنی تاریخ و جغرافیا است. شاید بعد از این مرحله است که فرضیه‌ها دقیق و منطقی و عمیق می‌شوند و به نزدیک‌ترین نقطه برای تبدیل شدن به نظریه می‌رسند. حتی می‌توان به یک طرح اولیه در فرهنگ دست یافت که این طرح اولیه می‌تواند در مطالعات فرهنگ عمومی نقش بنیادی داشته باشد (Baker, 53).

موجودیت فرهنگ در پویایی آن است و عدم آن در سکون؛ پس بایستی فرهنگ را مساوی پویایی و تحول دانست. فرهنگ عمومی نیز همین گونه است، چراکه زندگی مساوی پویایی است و هرچه زندگی پررنگ‌تر باشد، پویایی نیز بیشتر است. فرهنگ نرم‌افزار زندگی است، یعنی زندگی بدون فرهنگ وجود ندارد (Schaffer, 67-68). حتی اگر میزان غریزی بودن فرهنگ زیاد هم باشد — یعنی آن بخش از فرهنگ که برخاسته از غریزه‌ای مثل حیوانات است و قسمت‌هایی از نرم‌افزارهای زندگی، به گونه‌ای غریزی از مادر و پدر به ارث برده می‌شوند — انسان با یادگیری است که فرهنگ خود را شکل می‌دهد و نرم‌افزار زندگی را ترسیم می‌کند و این گونه می‌تواند زندگی خود را روان سازد و غرایز خود را ارضا کند. اگر فرهنگ پویایی نداشته باشد،

یعنی نتواند غرایز را ارضا کند، انسان خودبه‌خود در جریان زندگی آن را برکنار خواهد کرد و مرگ آن فرهنگ حتمی خواهد بود. تاریخ بشر پر است از مرگ فرهنگ‌هایی که به علت عدم همراهی با زندگی پویای بشری از میان رفته‌اند. به این فرهنگ‌ها، فرهنگ‌های تاریخی یا ماقبل تاریخ گفته می‌شود که سخت عبرت‌آموز نیز هستند (لنسکی، ۱۲۶). پس می‌توان گفت تحول و تکامل فرهنگی یکی از رکن‌های تاریخ و زندگی بشر است. بدون تحول و تکامل، بشر در روی زمین بی‌معناست، ولی سؤال این است که این تکامل اجتماعی است یا فرهنگی. تکامل اجتماعی به دنبال تکامل ساختارهای اجتماعی و روابط انسانی است و متکفل آن جامعه‌شناسی است و همراه با یک نوع خشونت و جنگ است؛ چرا که گروه‌های اجتماعی و طبقات اجتماعی با خشونت جابه‌جا می‌شوند، ولی تکامل فرهنگی به دنبال تحول و تکامل نرم و آهسته است و تحولات آن نیز درازمدت رخ می‌دهد و مثل تحولات اجتماعی به شکلی ناگهانی و انقلابی روی نمی‌دهد. اینکه کدام مکتب مورد قبول باشد مهم‌ترین رهیافت را برای تحول مطرح می‌کند، ولی آنچه در این اینجا مهم است تحول و تکامل فرهنگ عمومی است (Mcclung Lee, 5).

تحول و تکاملی که به شکل خطی ترسیم می‌شود به معنای همان تحول اجتماعی است؛ یعنی جهان همانند یک خط ترسیم می‌شود و تمامی نقاط تکاملی جوامع بشری بر روی یک خط قرار می‌گیرند و آنچه باعث ایجاد تفاوت می‌شود فقط مکان‌های این نقاط بر روی خط است و اینکه چه نقطه‌ای در جلوی خط و نزدیک پیکان آن قرار گرفته و چه نقطه‌ای در عقب این خط قرار دارد. این الگوی تکامل بسیار خشن است و یک‌سویه، به‌گونه‌ای که هرکس که عقب است بایستی با یک نوع توسعه همراه و با زور به جلو آورده شود. نظریه استعمار و آبادسازی کشورهای عقب‌مانده از همین نکته برمی‌خیزد و جامعه‌شناسی نیز همین رهیافت را ترسیم می‌کند؛ یعنی تکامل خطی اجتماعی در این الگو و مفهوم توسعه و پیشرفت، همان مصداق‌های پیشرفت و توسعه کشورهای باشد که بر روی نقطه‌های نزدیک به پیکان پیشرفت قرار دارند. در این حالت و در سازوکار پیشرفت، تجاوز و جنگ و اشغال و جز اینها، اجباری است (بهنام، ۱۴۸).

ولی الگویی که می‌توان برای توسعه و پیشرفت فرهنگ عمومی ترسیم کرد خطی نیست، بلکه حلقوی است، یعنی خطی - حلقوی است. نظریه اسلام نیز همین گونه ترسیم شده است (مطهری، ج ۱۵۰، ۳۶-۵۰؛ مطهری، م. ج، ۲۵، ۵۰۹-۵۴۲).

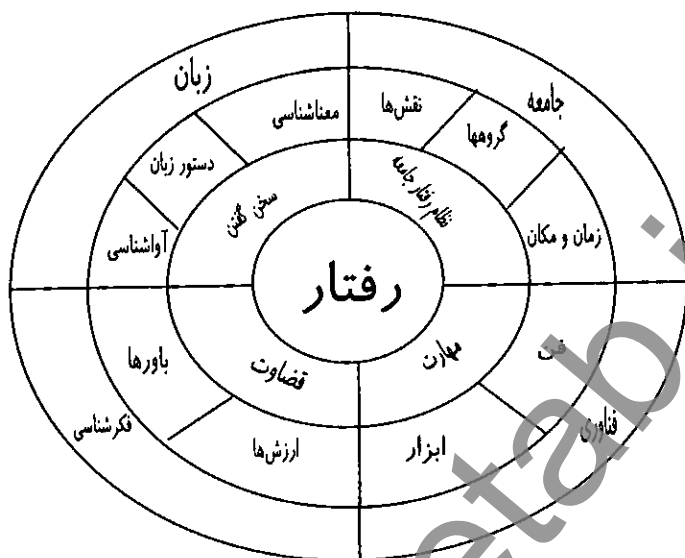
این نظریه در همان حالی که تعامل را قبول می‌کند، فرمول آن را ساده نمی‌شمرد، بلکه آن را پیچیده می‌داند و ترسیم می‌کند و همچنین تمامی تکامل را یک جهت و یک گونه نمی‌انگارد، بلکه چندگانه و متنوع محسوب می‌کند. تکامل و تحول هست، ولی به صورتی متنوع، و این با جان‌مایه‌ای به نام فرهنگ صورت می‌گیرد؛ یعنی فرهنگ به جامعه اضافه می‌شود و از این طریق مسیر تکامل پیچیده می‌شود و آن را حلقوی می‌سازد (پسی، ۱۳۷۶، ۱۱۶۷).

مهم‌ترین مسیری که یک فرهنگ پویا طی می‌کند مسیر ارتباطات است. ارتباطات سازوکار پویایی فرهنگی است و این پویایی فرهنگی از راه تعامل نشانه‌ها به وجود می‌آید. نشانه‌ها رد و بدل می‌شوند و تغییرات فرهنگی را سبب می‌شوند و پویایی نشانه‌ها، پویایی معنایی را به وجود می‌آورد؛ پس می‌توان پویایی و تکامل و تحول فرهنگ را با ارتباطات تبیین و تشریح کرد (Vander Zabden, 37-40). در دوران جدید، تحولات فرهنگ عمومی را با تحولات ارتباطات و رسانه‌ها بررسی می‌کنند. مهم‌ترین مفاهیم مربوط به این قسمت، ذهنیت‌هاست. در این بخش، بر اساس نشانه‌ها و معانی مربوط به آنها، به تحولات ذهنیت‌ها پرداخته می‌شود. زبان‌شناسی و به شکل عام‌تر آن، علم نشانه‌شناسی، سازوکار ارتباطی را نشان می‌دهند، ولی آنچه به تحولات فرهنگی بر اثر ارتباطات در درون فرد می‌پردازد، روان‌شناسی اجتماعی است که بیشترین نظریه‌پردازی‌ها در این حوزه است (چه فرستنده و گیرنده). پس فرهنگ عمومی برای یافتن رهیافت‌های تحولاتی خود بایستی به روان‌شناسی اجتماعی رجوع کند. روان‌شناسی اجتماعی بر این نکته تأکید می‌کند که ارتباطات است که معانی موجود در فرهنگ عمومی را متحول و پویا و کامل می‌کند و ارتباطات، در بُعد فرهنگی، از درون شروع می‌شود، ولی به میان افراد جامعه برمی‌گردد. فهم این معانی اجتماعی و میان‌ذهنی، از مبانی اولیه ارتباطات است (کلاین‌برگ، ۶۱-۸۰؛ کریمی، یوسف، ۷؛ گورویچ، ۱۲۰-۱۲۱؛ برکوویتر، ۱ و ۹).

پویایی هنگامی در فرهنگ عمومی موفق می‌شود که دچار افراط نشود و در مسیر تعادل باشد. اگر یک فرهنگ فقط پویایی داشته باشد و به ثبات و تعادل بازنگردد، فرهنگ عمومی بحرانی می‌شود؛ پس برای پویایی فرهنگ عمومی بایستی برای ثبات آن نیز برنامه‌ریزی شود. به عبارت دیگر، پویایی برای کارآیی و کارکرد فرهنگ عمومی است و زمانی که فرهنگ عمومی کارآیی داشت، خودبه‌خود ثبات نیز در آن به وجود می‌آید؛ به این علت که کارآیی خودبه‌خود ثبات درونی را ایجاد می‌کند، چراکه بدون ثبات درونی، کارایی بیرونی به وجود نمی‌آید. از طرف دیگر، بحران زمانی به وجود می‌آید که برخی از عناصر فرهنگ عمومی کارکرد خود را از دست بدهند و عناصر جدید کارکردی به وجود نیامده باشند. به همین دلیل ارتباطات مرتبط با فرهنگ عمومی بایستی به دنبال ایجاد عناصر و نشانه‌ها و معانی جدید کاربردی کارا باشند تا فرهنگ عمومی همراه با پویایی، دچار بحران نشود؛ به عبارت دیگر، فرهنگ عمومی بایستی در فرایند ارتباطات به دنبال یافتن عناصر جدید برای فرهنگ عمومی باشد، عناصری که بتوانند هم پویایی فرهنگ عمومی را ترسیم کنند و هم با کارکرد خود، ثبات‌بخش فرهنگ عمومی باشند (نظریه سیستم‌های پارسونز).

پویایی و تکامل فرهنگ عمومی بدون تضادها و تضادهای به وجود نمی‌آید؛ یعنی فرهنگ عمومی بر اساس یک نوع جهان‌پدیداری ترسیم می‌شود و جهان‌پدیداری با زمان و مکان تغییر پیدا می‌کند. به همین دلیل نظام‌های معنایی جامعه نیز متفاوت می‌شوند و به تبع آن، نظام نشانه‌ای نیز متفاوت خواهد شد؛ پس تضادها در فرهنگ عمومی رخ می‌نمایند. گاهی این تضاد از نوع ساختاری است که بی‌ارتباط با جهان‌پدیداری نیست اگر میزان سواد در یک جامعه متحول شود، فرهنگ عمومی نیز متحول خواهد شد و قشر بندی اجتماعی نیز به وجود خواهد آمد. پس فهم تضادها و تضاد در فرهنگ عمومی یکی از راهبردهای فهم فرهنگ عمومی خواهد بود و می‌توان بر اساس آنها به آینده و تحولات فرهنگ عمومی پی برد؛ چراکه تضادها آینده را ترسیم می‌کنند. آینده‌نگری در فرهنگ عمومی مهم‌ترین عنصر راهبردی است؛ خصوصاً با توجه به گروه‌های نخبگان فرهنگی که از جمله گروه‌های مرجع اجتماعی‌اند و پس از آنکه در جامعه به وجود می‌آیند، فرهنگ عمومی را بر اساس منافع خود شکل می‌دهند (Scott 176-180).

الگوی برای فرهنگ عمومی



(BOCK, 491)

اگر فرهنگ عمومی را سه بُعدی در نظر بگیریم دارای یک نظام درونی و حرکت خاص به خود است:

زبان یک حوزه از حوزه‌های چهارگانه فرهنگ عمومی است که قلب آن را تشکیل می‌دهد؛ چراکه ماهیت یک فرهنگ عمومی را تجلی می‌بخشد و مرزهای آن را ترسیم می‌کند. زبان مفاهیم و معانی را در قالب آوا و دستور زبان تشخیص می‌بخشد و از این طریق است که مرزهای معانی یک فرهنگ آشکار می‌شود. تمام این معانی در سخن گفتن آشکار می‌شوند و به همین دلیل، سخن گفتن و یا زبان گفتاری، نمایانگر و اولین و آخرین تجلیگاه فرهنگ عمومی است. مردم‌شناسان برای فهم فرهنگ عمومی یک جامعه قائل به این رهیافت و راهبرد هستند که بایستی زبان روزمره آنها را فراگرفت؛ زبانی که از آن به زبان طبیعی^۱ یاد می‌شود. زبان طبیعی بازنمود مهم‌ترین عنصر فرهنگ عمومی، یعنی جهان‌پدیداری است (Kottak 23, 27; Nadar 8; Ferraro 9). شاید به همین دلیل است که گفته شده که

زبان از طریق ما سخن می‌گوید، نه آنکه ما از طریق زبان سخن می‌گوییم (بنگرید به: هایدگر). به این دلیل است که جهان پدیداری در زبان تجلی پیدا می‌کند و خود را از طریق زبان خودش به نمایش می‌گذارد و از طریق ما و به وسیله زبان سخن می‌گوید. رابطه جهان پدیداری با زبان رابطه تنگاتنگی است.

به همین دلیل قسمت بعدی فرهنگ عمومی ایده و فکرشناسی است که دارای دو قسمت است: باورها و معیارها (ارزش‌ها). باورها و ارزش‌ها هر دو همان جهان پدیداری را تشکیل می‌دهند که یکی در بُعد نظری آن و دیگری در بُعد عملی، یعنی جهان پدیداری، خود را نشان می‌دهند. در نظام باورها و نظام ارزشی یک جامعه — که هر دو در ذهن انسانی آن جامعه متجلی می‌شوند و نظام فکری آن جامعه را به وجود می‌آورند و آن را شکل می‌دهند، به گونه‌ای آن نظام فکری تمامی قضاوت‌های آن جامعه را انجام می‌دهد — قضاوت‌هایی که به پهنه زندگی انسانی است، تمامی عقلانیت یک جامعه را تشکیل می‌دهد؛ یعنی سوگیرهای یک جامعه، و سپس بر اساس آن سوگیری به کنش‌های مربوط پرداختن. نوع کنش از نظر کیفیت و کمیت، همه و همه، به ذهن ایده و فکر و عقلانیت یک جامعه بازمی‌گردد و زبان، به عنوان تجلیگاه، به گونه‌ای ارتباطی آن را در جامعه عمومیت می‌دهد. به عبارت دیگر، سنت‌های فکری و عقلانی یک جامعه در زبان جای دارند و خود را از طریق زبان انسان در جامعه جاری می‌سازند و این گونه زبان از طریق انسان، سخن می‌گوید (بحث گادامر طرح شود). مهم‌ترین عنصر جهان پدیداری که این سنت‌ها را قوام می‌بخشد و آن را در زبان جاری می‌سازد و زبان از طریق انسان، آنها را بیان می‌دارد، دین است. دین نظام باورها و نظام ارزشی یک جامعه را شکل می‌دهد و قوام می‌بخشد؛ پس دین نظام عقلانیتی یک جامعه را نیز بنا می‌کند و قضاوت خرد و کلان یک جامعه را شکل می‌دهد.

دین و زبان هویت فرهنگ عمومی را می‌سازند؛ یعنی زمانی که یک دین با یک زبان ترکیب شود، هویت عمومی در فرهنگ عمومی شکل می‌گیرد. حالا اگر تنها در این هویت بر دین تکیه شود و زبان رها شود، بنیادگرایی بازگشت‌گرا شکل می‌گیرد؛ چراکه زبان، زمان و مکان را ترسیم می‌کند و بر اساس نظام ارتباطی خود پویایی فرهنگ عمومی را شکل می‌دهد. در اینجا است که دین به زمان و مکان خود بی‌توجه می‌شود و

به زمان و مکان اولیه‌اش، یعنی زمان نزول، بازمی‌گردد و بدین ترتیب ارتجاع و بازگشت و رخ می‌دهد (کنت ول اسمیت، ۴۲-۴۴). از سوی دیگر، اگر در این فرمول ترکیبی تنها به زبان توجه شود، یعنی فقط پویایی و ارتباطات مطرح باشد، در اینجا است که دین سکولاریزه گشته، برطبق زمان حال تعریف می‌شود و این حال‌گرایی به غفلت از اصل و بنیان‌های دین می‌انجامد و به تدریج دین به کناری می‌رود و فقط زمان حال می‌ماند و مقتضیات آن که به جدایی دین از فرهنگ عمومی می‌انجامد. اوج این زبان‌گرایی، نسبی‌گرایی در باورها و ارزش‌هاست که نوعی عرفان مجازی را خلق خواهد کرد که در آن هرچیز رواست و هر عقیده‌ای درست است و هر باوری به‌عنوان یک واقعیت محسوب می‌شود، پس بحث و استدلال در آن بی‌معناست، مگر از باب توافق و اعتبار که تابع زمان خاصی است و هر روز و هر زمان می‌تواند این اعتبار و توافق از بین برود (مالپاس، ۱۵-۷؛ فره‌باغی، ۹؛ وارد، ۲۷).

پس ترکیب زبان و دین است که می‌تواند پویایی همراه با ثبات را در فرهنگ عمومی ایجاد کند و این خود بی‌ی از این دایره را تشکیل می‌دهد. هویت با ترکیب دین و زبان به وجود می‌آید، ولی در گروه‌های اجتماعی تجسم می‌یابد. گروه‌های اجتماعی با نقش‌ها، قوام و شکل پیدا می‌کنند؛ پس هویت در قالب گروه‌ها و نقش‌ها ترسیم می‌شود و زمان و مکان موجود در زبان، در نقش‌ها و گروه‌ها تجلی می‌یابند، پس زبان و گروه و نقش به هم می‌رسند و دین در این نقش‌ها و گروه‌ها، صورت‌بندی می‌شود و بر روی هم، در سازمان اجتماعی و یا نظام رفتاری تجلی می‌شوند؛ یعنی نظام عقلانیتی یک جامعه و موجود در فرهنگ عمومی. پس بدین صورت است که فرهنگ عمومی در جامعه ترسیم می‌شود؛ یعنی فرهنگ عمومی در قالب نقش و گروه در جامعه تجسم می‌یابد و بر اساس زمان و مکان خاص خود پویایی می‌یابد و در پی آن تطابق فرد و جامعه به وجود می‌آید. این تطابق سبب پویایی همراه با ثبات می‌شود و به تبع آن، فرهنگ عمومی نیز استوار می‌شود و صحت می‌یابد و مشکلات آن برطرف می‌شود و تا این اتفاق نیفتد، یعنی فرهنگ عمومی وارد فرایند مذکور (نقش و گروه) نشود، دارای استواری نخواهد شد.

دیدیم که هویت فرهنگی و فرهنگ عمومی به چه نحوی شکل می‌گیرند و تشکیل می‌یابند، اما باید بدانیم که این دو به‌وسیله فناوری که خود از فن و ابزار تشکیل شده است، تولید و بازتولید می‌شوند و از این راه است که فرایند و فراگرد تراکمی فرهنگی عمومی رخ می‌دهد؛ یعنی فناوری است که تولید و بازتولید اجتماعی را شکل می‌دهد و فرایندها و زمان‌ها و مکان‌ها از طریق آن تعیین می‌شوند. مقتضیات زمان و مکان با فناوری ترسیم می‌شود. یکی از مهم‌ترین فناوری‌های بشری مرتبط با فرهنگ عمومی، رسانه‌های ارتباطی است که تولید و بازتولید فرهنگ عمومی را به وجود می‌آورد. بنابراین پرداختن به فرهنگ عمومی، بدون فهم رسانه‌ای و فناوری، ممکن نیست. فناوری‌های ارتباطی و غیرارتباطی، تولید و بازتولید را به‌وسیله رفتاری به نام مهارت انجام می‌دهند؛ به عبارت دیگر، زمانی که فناوری‌ها در یک جامعه به وجود می‌آیند و خودشان را با جامعه و فرهنگ عمومی مطابقت می‌دهند، مهارت در جامعه به وجود می‌آید. به‌وسیله مهارت است که تولید و بازتولید فرهنگ عمومی رخ می‌دهد. در بُعد رسانه‌ای به این مهارت سواد رسانه‌ای گفته می‌شود؛ یعنی قدرت تعامل و استفاده از فناوری ارتباطی، مثل میزان دسترسی به اینترنت (که در تعریف این شاخص جای بسی تأمل است)، در تعامل میان چهار حوزه زبان و فکر و جامعه و فناوری. این الگو دارای یک نوع حرکت است؛ یعنی این چهار حوزه در یک فرایند بر هم تأثیر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. به این حرکت، حرکت وضعی گفته می‌شود، ولی یک نوع حرکت دیگر نیز وجود دارد و آن حرکت انتقالی است. نحوه تعامل این چهار حوزه در طول تاریخ چگونه بوده است و بر فرهنگ عمومی چه تأثیری داشته است؟ مثلاً فرهنگ عمومی دوره قاجار، با توجه به این چهار حوزه، در طول تاریخ چگونه بوده و بر فرهنگ عمومی چه تأثیری داشته است؟ یا فرهنگ عمومی در دوران صفویه یا پهلوی و جز اینها؟ تاریخ در باب فرهنگ عمومی با توجه به جغرافیا بحث می‌کند و رهیافت تاریخی فرهنگ عمومی را نیز ترسیم می‌کند.

بنابراین می‌توان حوزه‌های فرهنگ عمومی را نیز بر همین اساس ترسیم کرد. فرهنگ عمومی یعنی فرهنگی که با آن زندگی عمومی خود را شکل می‌دهند و غرایز

خود را به گونه‌ای مشروع ارضا می‌کنند. هر جا که زندگی باشد فرهنگ نیز هست. کجاست که زندگی وجود داشته باشد؛ پس می‌توان پرسید که کجاست که فرهنگ عمومی وجود نداشته باشد؟ تمامی ابعاد زندگی انسانی از نرم و سخت، معرفت و ساختار، مادی و معنوی و جز اینها، تحت پوشش فرهنگ عمومی است. به این دلیل که حوزه‌های فرهنگ عمومی بسیار گسترده است، رهیافت‌هایی که آن را احصا و گردآوری و قابل مطالعه کند نیز بسیار گسترده است؛ رهیافت‌هایی که یا کمی‌اند و یا کیفی. کیفی برای مطالعات عمیق و متمرکز و کمی برای مطالعات سطحی و گسترده.

برای مثال، نظریه یک مطالعه کمی سطحی و درعین حال گسترده است، ولی مطالعه عمیق بارها و اعتقادات، مطالعه‌ای کیفی است و عمیق. پس رشته‌های آمار مطالعه نوع اول را برعهده دارد و رشته مردم‌شناسی مطالعه نوع دوم را، ولی برای سیاست‌گذار بایستی هر دو نوع سطحی و عمقی با هم ترکیب شوند.

مطالعه ممکن است میدانی باشد، به این دلیل که فرهنگ عمومی باید در زندگی روزمره بررسی شود، و ممکن است کتابخانه‌ای باشد، به این معنی که برای به دست آوردن تبارهای فرهنگ عمومی فعلی، تاریخ فرهنگ عمومی مطالعه شود؛ یعنی کمترین کاری که می‌توان انجام داد.

مطالعات فرهنگ عمومی همچنین ممکن است از نوع مطالعات تطبیقی در باب فرهنگ عمومی باشد؛ یعنی مطالعاتی بین فرهنگ‌های عمومی در داخل کشور و یا خارج از کشور. به عبارتی، انجام مطالعه تطبیقی بین فرهنگ‌های عمومی در حوزه‌های فرهنگ؛ چراکه فرهنگ‌های عمومی بر هم تأثیر می‌گذارند، خصوصاً با توجه به رسانه‌های جهانی. امروزه زندگی روزمره با فرهنگ عمومی خودش در تمامی رسانه‌های جهانی متجلی می‌شود، مخصوصاً با وجود رسانه‌های دیداری - شنیداری که زندگی روزمره را منعکس می‌کند؛ بنابراین مطالعات میان‌فرهنگی فرهنگ عمومی یک امر ضروری است.

هر چه به مطالعه زندگی روزمره فرهنگ عمومی نزدیک‌تر می‌شویم، سرعت تحولات نیز بیشتر می‌شود، پس روش‌شناسی نیز بایستی سرعت‌پذیر باشد. به همین دلیل مطالعات تطبیقی می‌تواند سرعت مطالعه فرهنگ عمومی بالا ببرد تا بتوان بر تحولات آینده آن نیز مسلط شد.